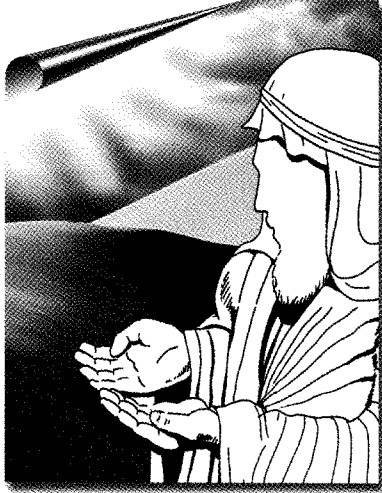


از نگاه دیگری



ایمان اجداد رسول خدا ﷺ



سید محمود مدنی بجستانی

مقدمه

تمامی مسلمانان، به ویژه شیعیان، بر این باورند که برترین مخلوق خدا و برجسته ترین انسان ها، حضرت محمد بن عبدالله ﷺ است.^۱ عالمان دینی، در طول تاریخ اسلام، به جهت شناخت عظمت آن حضرت و نیز داشتن هوشیاری و وظیفه شناسی، به ضبط و ثبت دقیق تمامی زوایای زندگی پیامبر ﷺ پرداخته اند؛ به گونه ای که چنین تاریخ دقیق و مضبوطی را، در شرح حال هیچ یک از پیامبران گذشته و نیز هیچ یک از شخصیت های تاریخی دیگر نمی توان یافت.

اکنون پس از گذشت چهارده قرن، نه تنها تاریخ ولادت، هجرت، جهاد، وفات، تعداد همسران، فرزندان و خاندان آن حضرت را در متون تاریخی در دست داریم، بلکه حتی نام خصوصیات ویژگی های وسایل شخصی آن حضرت نیز مضبوط و معین است.

البته این بدان معنی نیست که جای کاوش و میدان تحقیق در این رابطه وجود ندارد. روشن است که هنوز هم زمینه های تحقیقی فراوانی هست که همت صاحب نظران و تلاش فرهیختگان را برای بررسی و روشنگری بیشتر می طلبد. یکی از این زمینه ها، بحث «ایمان پدران» آن حضرت است که در میان فرقه های اسلامی مورد اختلاف بوده و گاه جدال هایی را نیز برانگیخته است

و اکنون نیز برخی با دستاویز قرار دادن این مباحث، در صدد اختلاف افکنی و اتهام‌سازی هستند.

در این نوشتار، برآنیم که به بررسی مختصر ولی عمیق این بحث پردازیم. نخست به نظریه‌های مختلف در این باره اشاره می‌کنیم و نظریه برگزیده پیروان اهل بیت را بیان کرده، ادله آن را تبیین خواهیم نمود. در پایان، برای بررسی مفصل‌تر، منابع دیگر بحث را نیز خواهیم شناساند.

نظریات

الف - نظریه شیعه

پیروان اهل بیت علیهم‌السلام با استفاده از نظریات آن پیشوایان الهی، معتقدند که تمامی اجداد رسول گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مؤمن بوده‌اند. گروهی از آنان توانسته‌اند ایمان خویش را اظهار کنند و همه مردم آنان را بدین پایه و مایه می‌شناسند و گروهی دیگر که در دوران تقیه و فترت می‌زیسته‌اند، ایمان خویش را پنهان کرده و در درون، بر سر ایمان خویش ثابت و استوار بوده‌اند.

محدث بزرگوار، ابوجعفر علی بن حسین بن بابویه، مشهور به «شیخ صدوق علیه‌السلام» (متوفای ۳۸۰ ه. ق.) در این زمینه می‌نویسد:

في آباء النبي صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم «اعتقادنا فيهم إناهم مسلمون من آدم إلى أبيه عبدالله».^۲

و شیخ مفید علیه‌السلام (متوفای ۴۱۳ ه. ق.) در توضیح این جمله صدوق می‌نویسد:

آباء النبي صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم إلى آدم علیه‌السلام كانوا موحدین علی الإیمان بالله حسب ما ذكره ابوجعفر (صدوق) و علیه اجماع عصابة الحق».^۳

شیخ الطائفه، ابوجعفر طوسی علیه‌السلام (متوفای ۴۶۰) می‌نویسد:

«ثبت عند أصحابنا إن آباء النبي صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم إلى آدم كلهم كانوا موحدین لم یکن فیهم کافراً و حجّتهم فی ذلك اجماع الفرقة المحقّة و قد ثبت أن اجماعها حجّة لدخول المعصوم فیها و لا خلاف بینهم فی هذه المسألة».



علامه شیخ مفید می نویسد:

«و اتفقت الإمامية على أن آباء رسول الله ﷺ من لدن آدم عبد الله بن عبدالمطلب مؤمنون بالله - عزّ وجلّ - موحدون له».^۴

مفسر عالی قدر شیعه، ابوعلی طبرسی رحمته الله (متوفای ۵۴۸ ه. ق.) نیز در تفسیر آیه شریفه «يَا أَبَتِ لَا تُعْبِدِ الشَّيْطَانَ...»^۵ ضمن بیان این مطلب، که این خطاب متوجه پدر بزرگ مادری ابراهیم می باشد و نام پدر حقیقی ابرهیم «تارخ» است، می نویسد:

«لإجماع الطائفة على أن آباء نبينا ﷺ إلى آدم كلهم مسلمون موحدون و لما روي عنه ﷺ...».^۶

علامه محمدباقر مجلسی رحمته الله می نویسد:

اتفقت الإمامية - رضوان الله عليهم - على أن والدي الرسول وكل أجداده إلى آدم ﷺ كانوا مسلمين... ولعل بعضهم لم يظهر الإسلام لتقية أو لمصلحة دينية...».^۷

و در جایی دیگر می نویسد:

اجماع شیعه و روایات آنها متظافر است بر ایمان اجداد رسول الله رحمته الله.^۸ این عقیده شیعه آنچنان مشهور و معروف بوده است که فخر رازی در تفسیر خودش در ذیل آیه شریفه «وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَرَزَرْتَنِي...»^۹ می نویسد:

«المسألة الرابعة: قالت الشيعة: إنَّ أحداً من آباء الرسول و أجداده ما كان كافراً وانكروا أن يقال إن ولد إبراهيم كان كافراً».^{۱۰}

ب - عقیده اهل سنت

برخی از علمای سنت را نیز عقیده بر آن است که اجداد پیامبر رحمته الله موحد و مؤمن بوده اند.

علامه آلوسی بغدادی (متوفای ۱۲۷۰ ه. ق.) ذیل آیه شریفه: «وَ تَقَلَّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ»^{۱۱} می نویسد:



«ابونعیم، عن ابن عباس، أنه ﷺ فسّر التقلّب فيهم بالتقلّب في أصلابهم حتّى ولدته أمّه على الصلاة و جوّز على حمل التقلّب على التنقلّ في الأصلاب أن يراد بالساجدين المؤمنون و استدللّ بالآية على ايمان أبويه ﷺ كما ذهب اليه كثير من أجلة أهل السنة و أنا اخشى الكفر على من يقول فيهما رضى الله تعالى عنهما) على رغم أنف القارى و اضربه بضدّ ذلك...»^{۱۲}.

وی در جایی دیگر می نویسد:

«والذی عوّل علیه الجمّ الغفیر من أهل السنة أنّ آزر لم یکن والد ابراهیم وادّعو أنّه لیس فی آباء النبیّ کافراً أصلاً و القول بأنّ ذلك قول الشیعة كما ادّعاه الإمام الرازی، ناش من قلّة التتبّع»^{۱۳}.

وکتانی در کتاب نظم المتناثر می نویسد:

«احادیث أنّ جمیع آبائه ﷺ و امهاته، كانوا على التوحید، لم یدخلهم کفر و لا عیب و لا رجس و لا شیء ممّا کان علیه أهل الجاهلیّة. ذکر الباجوری... أنّها بالغة مبلغ التواتر»^{۱۴}.

و بالأخره جلال الدین عبدالرحمان بن ابی بکر سیوطی، عالم برجسته اهل سنت در قرن دهم (متوفای ۹۰۱ ه. ق.) بر این عقیده سخت پای فشرده و کتبی در این موضوع تألیف کرده است. وی در کتاب مسالک الحنفاء از قرآن و روایات بر آن استدلال کرده است و از فخر رازی نیز نقل می کند که در کتاب خویش، اسرار التنزل، این عقیده را داشته است.^{۱۵}

البته فخر رازی در تفسیر خویش بر این عقیده نیست، بلکه ادعای اجماع کرده است که برخی اجداد پیامبر مؤمن نبوده اند.^{۱۶}

اسامی کتبی که سیوطی درباره همین موضوع (ایمان پدران پیامبر خدا ﷺ) تألیف کرده، عبارتند از:

۱. مسالک الحنفاء فی نجاه آباء المصطفی.

۲. الدرج المنیفة فی الآباء الشریفة.





۳. المقامة السندسية في النسبة المصطفوية.

۴. التعظيم و المنة في أن أبوى رسول الله في الجنة.

۵. السبل الجلیة في الآباء العلیة.

۶. نشر العلمين في اثبات عدم وضع حديث احياء ابويه عليه السلام و اسلامها على يديه. ۱۷

محقق معاصر، جعفر مرتضى عاملی نوشته است:

ماوردی و رازی در کتاب اسرار التنزیل و سنوسی و تلمسانی نیز به ایمان پدران

بزرگوار رسول گرامی تصریح کرده اند. ۱۸

و بسیاری از علمای اهل سنت را عقیده آن است که تمامی اجداد آن حضرت مؤمن

نبوده اند. ۱۹

و گاه برخی علمای اهل سنت به شدت با مدعیان کفر اجداد پیامبر صلی الله علیه و آله برخورد

کرده اند. جلال الدین سیوطی از استاد خود نقل می کند:

از قاضی ابوبکر بن عربی پرسیدند: چه می گویی در مورد کسی که بگوید: پدر

رسول الله صلی الله علیه و آله در آتش است؟!

گفت: چنین کسی ملعون است؛ زیرا خداوند فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ

لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ...﴾. ۲۰

«و لا اذى أعظم من أن يقال عن أبيه أنه في النار». ۲۱

وی از ابونعیم اصفهانی نقل می کند:

«برای عمر بن عبد العزیز نویسنده ای آوردند که پدرش کافر بود، عمر بن

عبدالعزیز گفت: اگر از فرزندان مهاجر بود بهتر بود.»

کاتب پاسخ داد:

«پدر پیغمبر هم کافر بود! عمر بن عبدالعزیز خشمگین شد و گفت: این مرد هرگز

نباید در دستگاه خلافت قلم بزند.» ۲۲

و از شیخ الاسلام هروی نقل می کند:

«عمر بن عبدالعزیز به سلیمان بن سعد گفت: عامل ما در فلان جا پدر تو بود و او

کافر بود. سلیمان پاسخ داد: پدر رسول الله ﷺ هم کافر بود! عمر بن عبد العزیز سخت خشمگین شد و دستور داد وی را از دیوان عزل کردند.^{۲۳}

مفسر و محدث شهیر عجلونی ضمن اینکه خود این عقیده را دارد، می نویسد:

«و قد أُلّف كثير من العلماء في اسلامهما - شكر الله سعيهما - منهم الحافظ السخاوی فإنه قال في المقاصد: قد كتبت فيه جزءاً».^{۲۴}

وی این عقیده را به تعدادی دیگر نیز نسبت می دهد و می گوید:

«و هذا المسلك مال إليه طائفة كثيرة من حفاظ المحدثين و غيرهم منهم ابن شاهين و الحافظ ابوبكر البغدادي و السهيلي و القرطبي و المحب الطبري و غيرهم».^{۲۵}

سیوطی می نویسد:

«قد أخرج ابن حبيب في تاريخه من ابن عباس قال: كان عدنان و معد و ربيعة و مُضَر و حُزَيْمة و أسد على ملّة ابراهيم فلا تذكروهم الاّ بخير... و في روض الأنف حديث: «لاتسبوا الياس فانه كان مؤمناً».

و في دلائل النبوة لأبي نعيم:

«إنّ كعب بن لؤى أوصى ولده بالإيمان بالنبی ﷺ و كان ينشد إعلاناً
باليثني شاهد نجواه دعوته اذا القریش تبقى الحق خذلاناً»^{۲۶}

دلایل نظریه شیعه

علمای شیعه برای اثبات ایمان اجداد پیامبر ﷺ به قرآن، سنت، عقل، اجماع و شواهد تاریخی استناد کرده اند.

قرآن کریم:

۱. قوله تعالى: ﴿وَتَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِينَ﴾.





روایات بسیاری از طریق علمای شیعه و سنی آمده است که مراد از این آیه شریفه، انتقال آن حضرت در اصلاّب و ارحام پدران و مادران موحد و مؤمن است. اکنون نظریه دو تن از بزرگان مفسر شیعه و دو تن از مفسران برجسته اهل سنت را می آوریم:

شیخ طوسی می نویسد:

«في رواية اخرى عن ابن عباس: انّ معناه أنّه أخرجك من نبيّ الى نبيّ حتّى أخرجك نبياً... و قال قوم من أصحابنا أنّه أراد تقلّبه من آدم الى ابيه في ظهور الموحدّين، لم يكن فيهم من يسجد لغير الله».^{۲۷}

و طبرسی می نویسد:

«قيل: معناه تقلّبك في اصلاّب الموحدّين من نبيّ الى نبيّ حتّى أخرجك نبياً. عن ابن عباس في رواية عطا و عكرمة و هو المرويّ عن ابي جعفر و ابي عبدالله عليه السلام»^{۲۸}

احتمالاً روایت مورد اشاره طبرسی، روایتی است که علی ابراهیم قمی در تفسیر خود به سند متصل از امام باقر علیه السلام این گونه روایت کرده است:

عن ابي جعفر عليه السلام قال: «الَّذِي يَرَاكَ جِئَن تَقُومُ» و «وَتَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِينَ» قال: في اصلاّب النبيّين».^{۲۹}

و شاید اشاره به روایت ابی الجارود از امام باقر علیه السلام باشد که می گوید از امام باقر علیه السلام درباره این آیه و آیه «وَتَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِينَ» پرسیدم، فرمود:

«يرى تقلّبه في اصلاّب النبيّين من نبيّ الى نبيّ حتّى أخرجه من صلب ابيه من نكاح غير سفاح من لدن آدم عليه السلام»^{۳۰}

نظیر این روایت از طریق اهل سنت، با سندهای مختلف نقل شده است که در قسمت ادله روایی خواهد آمد.

و سیوطی در الدر المنثور آورده است:



«و أخرج ابن أبي عمر العدنى في مسنده و البزار و ابن أبي حاتم و الطبراني و ابن مردويه و البيهقي في الدلائل، عن مجاهد، في قوله: ﴿وَتَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِينَ﴾ قال: من نبيّ الى نبيّ أخرجت نبياً».^{۳۱}

و أخرج ابن أبي حاتم و ابن مردويه و ابونعيم في الدلائل، عن ابن عباس في قوله: ﴿وَتَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِينَ﴾ قال: ما زال النبيّ يتقلب في أصلاب الأنبياء حتى ولدته أمّه».^{۳۲}

و در این باره روایات دیگری رانیز ذکر کرده که در ضمن ادله روایی خواهیم آورد. ابو عبدالله محمد بن احمد انصاری قرطبی می نویسد:

«﴿وَتَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِينَ﴾، قال ابن عباس: إنّ في أصلاب الآباء آدم و نوح و ابراهيم حتى أخرجه نبياً».^{۳۳}

فخر رازی این گونه استنباط از آیه شریفه را به شیعیان نسبت داده، می نویسد:

«و أعلم أنّ الرافضة ذهبوا إلى أنّ آباء النبيّ كانوا مؤمنين و تمسكوا في ذلك بهذه الآية فقالوا: أو قوله تعالى ﴿وَتَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِينَ﴾ يحتمل الوجوه التي ذكرتم و يحتمل أن يكون المراد أنّ الله تعالى نقل روحه من ساجد الى ساجد كما نقوله نحن و اذا احتمل كلّ هذه الوجوه، و جب حمل الآية على الكلّ ضرورة أنّه لا منافات و لا رجحان...»^{۳۴}

حلبی در سیره، روایاتی را که دلالت بر همین معنی دارد، به تفصیل آورده است.^{۳۵} گفتنی است، در این آیه احتمالات و وجوه دیگری نیز گفته اند، مانند: تقلب و حرکت آن حضرت در شب برای اطلاع از حالات اصحاب خویش، یا حرکت و تقلب آن حضرت در هنگام نماز جماعت در میان ساجدین و نمازگزاران، و یا تقلب بصر و توجه دیدگان آن حضرت در نماز به سایر نمازگزاران. لیکن به فرض قبول این احتمال ها، هیچ کدام نفی کننده معنای اولی (ایمان اجداد) نیست؛ چرا که می دانیم گاه یک آیه از قرآن، دارای چندین معنای صحیح است و گاه برای یک آیه در روایات، معانی مختلفی ذکر شده است و همانطور که در احادیث آمده، قرآن دارای چندین بطن^{۳۶} می باشد.



بنابراین، معنای مورد نظر که ایمان اجداد آن حضرت باشد، یا تنها معنای صحیح آیه است که شخص رسول گرامی اسلام و اهل بیت معصوم او به آن تصریح کرده‌اند و یا حد اقل یکی از معانی و بطون چندگانه آیه است که پیامبر و اهل بیت (مفسران حقیقی قرآن) و ثقل اصغر آن را بیان کرده‌اند.

۲. وقوله تعالی: ﴿رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ ... وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ...﴾^{۳۷}
وقوله تعالی: ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ...﴾^{۳۸}

دو آیه اول، با صراحت تمام دلالت دارد که حضرت ابراهیم درخواست می‌کند که خداوند در نسل او گروهی مسلمان قرار دهد و با توجه به کلمه «من» در هر دو آیه، این درخواست تنها شامل برخی از ذریه او می‌شود و در آیه سوم به استجاب این دعا اشاره شده است.

برای اینکه به خوبی روشن شود این دعا برای فرزندان بلا فصل ابراهیم نبوده، بلکه دامنه آن تا زمان حضرت خاتم الانبیا را شامل می‌شود، این شاهد کافی است که در ادامه آیه اول می‌گوید: ﴿رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ...﴾ و روایات بسیاری از طریق عامه و خاصه روایت شده است که پیامبر ﷺ خود را مصداق این دعوت دانسته است.^{۳۹}
پس این آیات به خوبی بیانگر این مطلب است که همواره در نسل ابراهیم گروهی مسلمان وجود داشته است.

اکنون این مقدمه قرآنی را در کنار روایات متعددی قرار دهید که پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«من همواره در بهترین خانواده‌ها و نیکوترین فرقه‌ها بودم.»

بنابراین، اگر بگوییم که آن حضرت - ولو برای یک نسل - در خاندان کافری بوده است، یا باید بگوییم در آن زمان گروهی مؤمن نبوده‌اند، بنابراین، با مقدمه اول و آیه ناسازگار است و یا باید بگوییم با وجود گروه مؤمن نسل پیامبر در بهترین گروه نبوده است و منکر مقدمه دوم و روایات نبوی شویم و یا خاندان کافر را بهتر از مؤمن بدانیم که باز با آیه شریفه ﴿وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ...﴾ مخالف است، در نتیجه بطلان هر سه

احتمال، باید اعتراف کرد که تمامی اجداد آن حضرت مؤمن بوده‌اند.
 اکنون برای نمونه، برخی از این روایات را بیان می‌کنیم و برخی دیگر در بحث ادله
 روایی خواهد آمد.

الترمذي في صحيحه بإسناده قال: «جاء العباس الى رسول الله ﷺ فكأته سمع
 شيئاً، فقام النبي ﷺ على المنبر، فقال: مَنْ أنا؟ فقالوا: أنت رسول الله، عليك
 السلام. قال: أنا محمد بن عبد الله بن عبدالمطلب. إن الله خلق الخلق، فجعلني
 من خيرهم فرقة، ثم جعلهم فرقتين، فجعلني في خيرهم فرقة، ثم جعلهم قبائل
 فجعلني في خيرهم قبيلة، ثم جعلهم بيوتاً فجعلني خيرهم بيتاً، و خيرهم نسباً». ٤٠
 القندوزي عن الترمذي و الطبراني و البيهقي و ابونعيم الحافظ بإسنادهم
 عن ابن عباس قال: قال رسول الله ﷺ: «ان الله خلق الخلق قسمين فجعلني في
 خيرهما قسماً... و جعل القبائل بيوتاً فجعلني في خيرها بيتاً». ٤١
 الإمام احمد بن حنبل، بإسناده عن أبي هريرة: «ان النبي قال: بعث من خير
 قرون بني آدم قرناً فقرناً، حتى بعثت من القرن الذي كنت فيه». ٤٢

ادله روایی

روایات شیعه

١. الكليني: بأسانيده عن أبي عبد الله الصادق عليه السلام يقول: نزل جبرئيل على النبي ﷺ
 فقال: يا محمد، إن الله جلّ جلاله يقرئك السلام و يقول: إنني قد حرمت النار على صلب
 أنزلك و بطن حملك و حجر كفلك». ٤٣

٢. الطوسي: بسنده الى جابر بن عبد الله الأنصاري، عن النبي ﷺ في حديث: «إن الله
 (تعالى) لما أحب أن يخلقني، خلقتني نطفة بيضاء طيبة، فأودعها صلب أبي آدم عليه السلام فلم
 يزل ينقلها من صلب طاهر إلى رحم طاهر إلى نوح و ابراهيم عليه السلام ثم كذلك الى
 عبدالمطلب فلم يصيبني من دنس الجاهلية...» ٤٤

٣. الطبرسي: بإسناده عن علي بن أبي طالب، عن النبي ﷺ: «يا علي إن عبدالمطلب



كان لا يستقسم بالأزلام ولا يعبد الأصنام ولا يأكل ما ذبح على النصب و يقول: أنا على دين أبي إبراهيم عليه السلام».

٤. قال الميرالمؤمنين علي عليه السلام في صفات المرسلين:

«فاستودعهم في أفضل مستودع وأقرهم في خير مستقرّ تناسختهم كرائم الأصلاب إلى مطهّرات الأرحام كلّما مضى سلف قام منهم بدين الله خلف حتى أفضت كرامة الله سبحانه إلى محمد عليه السلام فأخرجه من أفضل المعادن منبتاً وأعزّ الأرومات مغرساً من الشجرة التي صدع منها أنبيائه و انتجب منها أمناؤه عترته خير العتر و أسرته خير الأسر و شجرته خير الشجر نبتت في حرم و بسقت في كرم، لها فروع طوال و ثمر لا ينال».

«پیامبران را در بهترین جایگاه به ودیعت گذارد و در بهترین مکانها استقرارشان داد از صلب کریمانه پدران به رحم پاک مادران منتقل فرمود که هرگاه یکی از آنان درگذشت، دیگری برای پیشبرد دین خدا بپا خاست تا اینکه کرامت اعزام نبوت از طرف خدای سبحان به حضرت محمد عليه السلام رسید. نهاد اصلی وجود او را از بهترین معدن استخراج کرد و نهال وجود او را در اصیلترین و عزیزترین سرزمینها کاشت و آبیاری کرد. او را از همان درختی که دیگر پیامبران و امینان خود را از آن آفرید، به وجود آورد که عترت او بهترین عترتها و خاندانش بهترین خاندانها و درخت وجودش بهترین درختان است. در حرم امن الهی رویید و در آغوش خانواده کریمی بزرگ شد. شاخه‌های بلند آن سر به آسمان کشید که دست کسی به میوه آن نمی‌رسد.»^{٤٥}

٥. الصدوق: بإسناده عن علي عليه السلام «والله ما عبد أبي ولا جدّي عبد المطلب و لا هاشم و لا عبد مناف صنماً قط . قيل له: فما كانوا يعبدون؟ قال: كانوا يصلّون إلى البيت على دين إبراهيم عليه السلام متمسكين به».

٦. الصدوق: بإسناده المتصل عن جابر بن يزيد الجعفي عن جابر بن عبد الله الأنصاري قال: «سئل رسول الله عليه السلام أين كنت و آدم في الجنة؟ قال: كنت في صلبه و هبط بي إلى الأرض في صلبه و ركبت السفينة في صلب أبي نوح و قذف بي في النار في صلب إبراهيم لم يلتق لي أبوان على سفاح قط . لم يزل الله عزّ و جلّ ينقلني من الأصلاب الطيبة إلى الأرحام الطاهرة المطهّرة



هادياً مهدياً» ٤٦

٧. الصدوق: بإسناده عن أبي ذرٍّ قال: «سمعت رسول الله ﷺ و هو يقول: خلقت أنا و عليّ بن أبي طالب من نور واحد... فلم يزل ينقلنا الله - عزّ و جلّ - من أصلاب طاهرة إلى أرحام طاهرة...» ٤٧

روايات اهل سنت

٨. الطبراني: بإسناده عن ابن عباس: «و تَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِينَ» قال: من نبيّ الى نبيّ حتّى اخرجت نبياً» ٤٨

٩. المهيشمي: بإسناده «و تَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِينَ» عن ابن عباس: من صلب نبيّ الى صلب نبيّ حتّى صرت نبياً» ٤٩

١٠. النويري: عن الرسول: «لَمَّا خَلَقَ اللهُ آدَمَ أَهْبَطَنِي فِي صَلْبِهِ إِلَى الْأَرْضِ وَ حَمَلَنِي فِي صَلْبِ نُوحٍ بِالسَّفِينَةِ وَ قَذَفَ بِي فِي النَّارِ فِي صَلْبِ إِبْرَاهِيمَ ثُمَّ لَمْ يَزَلْ يَنْقُلُنِي مِنَ الْأَصْلَابِ الْكَرِيمَةِ إِلَى الْأَرْحَامِ الطَّاهِرَةِ حَتَّى أَخْرَجَنِي مِنْ أَوْبَانٍ لَمْ يَلْتَقِ عَلَى سَفَاحٍ قَطُّ» ٥٠

١١. السيوطي: أخرج البيهقي و ابن عساكر من طرق مالك عن الزهري عن انس: «أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: مَا افْتَرَقَ النَّاسَ فِرْقَتَيْنِ إِلَّا جَعَلَنِي اللهُ فِي خَيْرِهِمَا فَاخْرَجْتَ مِنْ بَيْنِ أَبِي بِيْنَ فِلم يصيبني شيء من عهد الجاهلية و خرجت من نكاح و لم اخرج من سفاح من لدن آدم حتّى انتهيت الى أبي و امّي فأنا خيركم نفساً و خيركم أباً» ٥١

١٢. اخرج ابن سعد: عن ابن عباس قال: قال رسول الله ﷺ «والله ما افترق فرقتان منذ خلق الله الأكنة في خيرهما».

١٣. الرازي: و مما يدلّ أيضاً على أنّ أحداً من آباء محمّد ما كان من المشركين قوله ﷺ: «لم ازل انقل من أصلاب الطاهرين الى أرحام



الطاهرات و قال (تعالی) «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ...» و ذلك یوجب أن یقال أنّ
أحدًا من أجداده ما كان من المشركين».^{۵۲}

۱۴. الحلبي: عن ابن عباس، قال: قال رسول الله: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنِي، حِينَ خَلَقَنِي
جَعَلَنِي مِنْ خَيْرِ خَلْقِهِ، ثُمَّ حِينَ خَلَقَ الْقَبَائِلَ جَعَلَنِي مِنْ خَيْرِهِمْ قَبِيلَةً وَ حِينَ
خَلَقَ الْأَنْفُسَ جَعَلَنِي مِنْ خَيْرِ أَنْفُسِهِمْ، ثُمَّ خَلَقَ الْبُيُوتَ جَعَلَنِي مِنْ خَيْرِ بُيُوتِهِمْ
فَأَنَا خَيْرُهُمْ بَيْتًا وَ أَنَا خَيْرُهُمْ نَسَبًا».^{۵۳}

۱۵. الهندي: قال عليه السلام: «...كنت و آدم في الجنة في صلبه و ركب بي السفينة
في صلب أبي نوح و قذف بي في النار في صلب ابراهيم لم يلتق ابواي قطّ
على سفاح و لم يزل الله ينقلني من الأصلاب الحسنة إلى الأرحام الطاهرة،
صفي، مهدي، لايتشعب شعبتان الأكنت في خيرهما...أخرجه ابن عساكر عن
ابن عباس».^{۵۴}

۱۶. ترمذی: به اسناد خود روایت کرده است که رسول الله عليه السلام فرمود:
«ان الله خلق الخلق فجعلني من خيرهم في خير فرقهم و خير الفريقين، ثمّ
تخيّر القبائل فجعلني في خير قبيلة، ثمّ تخيّر البيوت فجعلني في خير بيوتهم
فأنا خيرهم نفساً و خيرهم بيتاً».^{۵۵}

۱۷. قندوزی: از طبرانی به اسناد خود، نقل می کند که حضرت رسول الله عليه السلام
فرمود: «لم ازل خياراً من خيار».^{۵۶}

۱۸. ابن ابی الحدید: از پیامبر عليه السلام نقل کرده است:
«نقلنا من الأصلاب الطاهرة إلى الأرحام الزكية».^{۵۷}

و نیز فرمود: «أنا ابن الأكرمين».^{۵۸}

روایاتی که آوردیم، به پنج دسته قابل تقسیم اند.

الف: روایاتی که به طور صریح بر ایمان برخی از اجداد پیامبر دلالت می کند و جای

بحث ندارد؛ مانند روایت شماره ۳ و ۵.



ب: روایاتی که دلالت می‌کند آن حضرت در اصلاّب و ارحام طاهره بوده است؛ مانند روایات شماره ۲، ۶، ۷، ۱۰، ۱۳، ۱۵ و ۱۸.

برخی این طهارت را حمل بر طهارت از زنا و ناپاکدامنی کرده‌اند، لیکن این توجیه صحیح نیست؛ زیرا بدترین نجاست‌ها نجاست شرک است که قرآن به نجاست آن تصریح می‌کند: ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ...﴾.^{۵۹}

پس طهارت در این روایات، یا باید حمل بر تمامی مصادیق شود و یا بر مصداق اعلی و اظهر آن، که طهارت از نجاست شرک است؛ به‌ویژه که در برخی از روایات، پس از بیان طهارت پدران و مادران حضرت، به‌طور جداگانه مسأله پاکدامنی پدران و مادران آن حضرت بیان شده که این نشانه دوگانگی این دو فقره است. این روایات در مصادر دیگر، جز آن‌چه ذکر شد، نیز به وفور نقل شده است که برای پرهیز از تفصیل آنها را نیاوردیم.

شیخ طوسی می‌نویسد:

«روي عن النبي ﷺ إنه قال: نقلني الله من أصلاب الطاهرين إلى أرحام الطاهرات لم يدنسني بدنس الجاهليّة. وهذا الخبر لا خلاف في صحته فبين النبي إن الله نقله من أصلاب الطاهرين فلو كان فيهم كافراً لما جاز وصفهم بأنهم طاهرون لأن الله وصف المشركين بأنهم انجاس فقال: ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ...﴾».^{۶۰}

آلوسی در تفسیر بزرگ خود، ضمن نقل این روایت، می‌نویسد:

«و تخصيص الطهارة بالطهارة من السفاح، لا دليل له يعول عليه و العبرة لعموم اللفظ لا بخصوص السبب».^{۶۱}

ج: روایاتی که حاکی است خداوند متعال آن حضرت را در بهترین گروه و بهترین خانواده قرار داده و با توجه به اینکه همواره گروه‌ها و خانواده‌های مؤمن وجود داشته‌اند، اگر آن حضرت در خانواده کافر و صلب مشرکی بوده، معنای آن این است که در بهترین خانواده نبوده است.





از جلال الدین سیوطی نقل شده که وی به این روایات این گونه استدلال کرده است:
بخاری در صحیح خود نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود:

«بعثت من خیر قرون بنی آدم قرناً فقرناً، حتی بعثت من القرن الذی کنت فیه».

و از سویی ثابت است که همواره در زمین هفت نفر یا بیشتر مسلمان و مؤمن وجود داشته‌اند، چنانکه عبدالرزاق ابن منذر با سند صحیح، علی شرط الشیخین، از امیرالمومنین علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«لم یزل علی وجه الأرض سبعة مسلمون فصاعداً، ولو لا ذلك، لهلکت الأرض و من علیها».

و امام احمد بن حنبل با سند صحیح، علی شرط الشیخین، از ابن عباس نقل کرده است که گفت:

«ما خلت الأرض من بعد نوح من سبعة، یدفع الله بهم عن أهل الأرض».

اکنون اگر این دو مقدمه را کنار هم بگذاریم، نتیجه می‌گیریم که یا اجداد پیامبر صلی الله علیه و آله همگی جزو مسلمین بوده‌اند و این همان نتیجه مطلوب و مقصود ما است و یا ادعا می‌کنیم که اجداد آن حضرت مشرک بوده‌اند و در این صورت یا باید گفت دیگران که مشرک نبودند، از آن‌ها برتر بوده‌اند و این با حدیث نبوی سازگار نیست، که فرمود: «هماره من در صلب بهترین‌ها بوده‌ام» و یا باید ادعا کرد که اجداد پیامبر با اینکه مشرک بوده‌اند، لیکن بر مسلمین برتری داشته‌اند و این با صریح قرآن منافات دارد که می‌فرماید:
«وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ...»^{۶۲}.

پس نتیجه می‌گیریم که اجداد آن حضرت مؤمن و برترین اهل زمان خویش بوده‌اند.^{۶۳}

د: روایاتی هستند که می‌گویند: پیامبر صلی الله علیه و آله پیوسته در اصلاب انبیا بوده است؛ مانند روایات ۵ و ۶.

آیا می‌توان گفت که تمامی اجداد آن حضرت نبی بوده‌اند؟

ابتدا باید توجه داشت که واژه نبی و رسول، تفاوت بسیاری با یکدیگر دارند، گاه نبی به کسانی گفته می‌شود که صرفاً حافظ و نگهبان شریعت رسول بوده‌اند.^{۶۴} پس

می توان گفت مراد این است که اجداد آن حضرت به وظیفه دینی و الهی خود آگاه بوده و بر شریعت انبیا و پیامبران پیش از خود، نگاهبان بوده اند. گر چه به ظاهر مأمور به تبلیغ این حقایق نبوده اند. چنانکه علامه مجلسی می نویسد:

اتَّفقت الإمامیة - رضوان الله عليهم - على أنّ والدي الرسول و كلّ أجداده إلى آدم عليه السلام كانوا مسلمين، بل كانوا من الصديقين إمّا أنبياء مرسلين، أو أوصياء معصومين، و لعلّ بعضهم لم يظهر الإسلام لتقيّة أو لمصلحة دينيّة». ۶۵

و نیز ممکن است این روایات حمل بر غلبه شود، یعنی آن حضرت غالباً در صلب انبیا بوده است.

ه: روایاتی که تصریح می کند: صلبی که آن حضرت از آن متولد شده بر آتش جهنم حرام است؛ مانند روایت ۱، که - با توجه به آیات شریفه قرآن که تصریح به جهنمی بودن و عذاب مشرکین می کند، مثل (آیه ۷۳ احزاب، ۶ فتح و ۶ بینه) - به خوبی دلالت می کند بر ایمان پدر بزرگوار پیامبر، بلکه اجداد گرامی آن حضرت.

اجماع

ایمان پدران رسول الله صلی الله علیه و آله نزد شیعیان، امری اجماعی است. برخی از علمای شیعه به این اجماع تصریح کرده اند. بیشتر، هنگام بیان نظریه شیعه، سخن محدث بزرگوار شیخ صدوق و متکلم و فقیه جلیل القدر، شیخ مفید و شیخ الطائفه طوسی و مفسر عالیقدر طبرسی و محدث بلند آوازه، مجلسی رحمته الله در باره اجماعی بودن ایمان پدران رسول گرامی صلی الله علیه و آله نقل شد که به همان بسنده می کنیم.

عقل

برخی برای اثبات ایمان پدران رسول خدا، به استدلال عقلی روی آورده و معتقدند: همانگونه که در علم کلام به اثبات رسیده است، اموری که مورد تنفر مردم از پیامبر و دعوت او می شود، نباید در پیامبر وجود داشته باشد و کافر بودن پدران، یکی از





آن‌هاست. از این روی، به خاطر شرافت مقام نبوت و نیز برای جلب توجه مردم و عدم گریز و نفرت مردم از دعوت الهی پیامبر، او از پدر و مادری متولد می‌شود که به کفر و شرک شهرت نداشته باشند. البته این سخن را می‌توان در کنار سایر استدلال‌ها مؤید این ادعا ذکر کرد.

ابوالفتح رازی می‌نویسد:

پدران پیغمبران تا به آدم، همه مؤمن بوده‌اند به دلیل قرآن و عقل. اما دلیل عقل آن است که: معلوم است که این معنی منقرّ باشد در حق ایشان از اجابت دعوتشان و قبول قول و امتثال امرشان، و هرگاه ایشان دعوت کنند کافران را به اسلام، کفر بر ایشان عیب کنند، کافران گویند: این عیب در شما و نسب شما حاصل است. دیگر اینکه خدای تعالی مشرکان را نجس می‌خواند و آنکه او را به پاک کردن پلیدان فرستاده باشد، نباید که او ناپاک زاده بود...»^{۶۶}

در حاشیه سیره حلبی از فخر رازی این‌گونه نقل شده است:

«إِنَّ أبَوَی النَّبِیِّ ﷺ کَانَا عَلَی الْحَنِیقِیَّةِ، دین ابراهیم، کما کان زید بن عمرو بن نفیل و اضرابه، بل انّ آباء الأنبیاء ما کانوا کفّاراً، تشریفاً لمقام النبوة، و کذا امّھاتھم...»^{۶۷}

ماوردی در اعلام النبوه می‌نویسد:

«لَمَّا کَانَ أَنْبِیَاءُ اللَّهِ صَفْوَةَ عِبَادَةٍ وَ خَیْرَةَ خَلْقِهِ، لَمَّا کَلَّفَهُمْ مِنَ الْقِیَامِ بِحَقِّهِ وَ الْإِیْرَادِ لِخَلْقِهِ اسْتِخْلَاصَهُمْ مِنْ أَكْرَمِ الْعُنَاصِرِ وَ اجْتِبَاهَهُمْ بِمَحْکَمِ الْأَوَامِرِ، فَلَمْ یَكُنْ لِنَسَبِهِمْ مِنْ قَدْحٍ وَ لِمَنْصِبِهِمْ مِنْ جِرْحٍ، لَیْکُونَ الْقُلُوبَ أَصْفَى وَ النُّفُوسَ لَیْسَ أَوْطَاءً... إِنَّ اللَّهَ اسْتِخْلَصَ رَسُولَهُ مِنْ أَطِیْبِ الْمَنَاكِحِ وَ حَمَاهُ مِنْ دَنَسِ الْفَوَاحِشِ وَ نَقَلَهُ مِنْ أَصْلَابٍ طَاهِرَةٍ إِلَى أَرْحَامٍ مَنْزَهَةٍ.»^{۶۸}

شواهد تاریخی

وجود گروه‌های موحد در میان عرب، پیش از اسلام، مورد قبول همه مورخان است، گاه آن را «حنفا» و گاه «موحدین» می‌نامیدند. برخی از آن‌ها که نامشان در تاریخ آمده است، عبارتند از: ورقة بن نوفل، زید بن عمرو بن نفیل، نابغه جعدی، قس بن

ساعده ايادی و ديگران. ۶۹

نام برخی از اجداد پیامبر در زمره این حنفا و موحد یاد شده است. که حضرت عبدالمطلب یکی از آنان است. نقش مهم و کلمات و دعاهاى وی در جریان اصحاب فیل، همچنین استسقای او با رسول خدا و اشعار و کلمات او، به خوبی بیانگر ایمان استوار اوست.

محدث بزرگوار، کلینی از امام صادق علیه السلام و موزخ مشهور یعقوبی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که فرمود:

«ان الله يبعث جدي عبدالمطلب أمة واحدة في هيئة الأنبياء و زي الملوك». ۷۰

یعقوبی در باره عبدالمطلب می نویسد:

«عبد المطلب يومئذ سيد قریش، غير مدافع... رفض عبادة الأصنام و و حذاه عزوجل و وفي بالندر...» ۷۱

درباره ایمان مادر آن حضرت، محمد بن یوسف شامی، از استاد خود نقل می کند:

«ظفرت بأثر يدل على أنها (أم النبي صلی الله علیه و آله) ماتت موحدّة... اذ ذكرت دين ابراهيم و بعث ابنها بالإسلام و نهيه عن عبادة الأصنام... و هذا القدر كاف في التبري من الكفر... فقد كانوا جماعة تحنقوا و هو التوحيد فلا بدع أن تكون أم النبي منهم... و شاهدت في حمله و ولادته من آياته الباهرة و رأت النور الذي يخرج منه و قالت لحليمة حين جئت و قد شق صدره أخشيتما عليه من الشيطان! كلاً و الله ما للشيطان عليه سبيل و أنه لكائن لابني هذا شأن. و قدم به المدينة و سمعت كلام اليهود فيه و شهادتهم له بالنبوة... فهذا كله يؤيد أنها تحنفت في حياتها...»

وی در ادامه، روایات مخالف را ذکر کرده و آن ها را ضعیف شمرده است. ۷۲

ابن ابی الحدید در باره ایمان عبدالله و عبدالمطلب و برخی دیگر، می نویسد:
«فأما الذين ليسوا بمعطلة من العرب فالقليل منهم و هم المتألهون أصحاب



الورع و التحرّج عن القبائح كعبد الله و عبد المطّلب و ابنه أبي طالب و زيد بن عمرو بن نفيل و قس بن ساعدة الايادي و...»^{۷۳}

در همین رابطه، فخر رازی در ذیل آیه شریفه ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ...﴾^{۷۴} می‌گوید: اشکال کرده‌اند که در زمان اجداد پیامبر ﷺ هیچ‌کس از عرب، مسلمان نبود و همچنین غیر عرب که در ذریهٔ ابراهیم و اسماعیل نبودند. آنگاه پاسخ می‌دهد:

قال القفال: «إنّه لم يزل الرسل من ذرية ابراهيم و قد كان في الجاهلية زيد بن عمرو بن نفيل و قس بن ساعده و يقال عبدالمطلب بن هاشم جد رسول الله ﷺ و عامر بن الظرب كانوا على دين الإسلام يقرون بالابدأ و الاعادة و الثواب و العقاب و يوحدون الله تعالى و لا يأكلون الميتة و لا يعبدون الأوثان».^{۷۵}

دربارهٔ عظمت هاشم، جد دیگر پیامبر ﷺ، بسیاری از مورخان، شواهدی بیان کرده‌اند که بیانگر مجد، عظمت، جود، بخشش و نیز ایمان استوار و توحید اوست. از جملهٔ این شواهد، خطبهٔ هر سالهٔ او، در آغاز ماه ذی حجه است. حلبی در سیره‌اش می‌نویسد:

«كان هاشم يحمل ابن السبيل و يؤمن الخائف و اذا أهلّ هلال ذي الحجة قام صبيحته و اسند ظهره الى الكعبة من تلقاء بابها و يخطب و يقول في خطبة، يا معشر قريش، إنكم جيران بيت الله تعالى، أكرمكم الله تعالى بولايته و خصكم بجواره دون بني اسرائيل و آتته يا تيكم زوار الله يعظّمون الله بيته فهم اضيافه...»

«آنگاه می‌گفت: من حلال‌ترین و پاکیزه‌ترین دارایی‌ها را که از ظلم به دست نیامده و در آن قطع رحم نشده و غصب نیست، آماده کردم و اگر توان داشتیم تمام هزینه‌ها را خود به عهده می‌گرفتم ولی اکنون شما نیز پاک‌ترین اموال و حلال‌ترین آن‌ها را برای این مهم کنار بگذارید...»^{۷۶}

این خطبه در مصادر دیگر نیز با اندک اختلافی آمده است.^{۷۷} برای اثبات ایمان دیگر اجداد پیامبر ﷺ از نظر شواهد تاریخی می‌توان به جمله‌ای



استناد جست که بیانگر رواج دین توحید در سرزمین مکه، پیش از عمرو بن لُحی بوده است. بنابراین، ایمان آنان نیز از این شهادت تاریخی معلوم می‌شود.
حلبی می‌نویسد:

«تظافت نصوص العلماء على أن رفض عبادة الأصنام الى زمن عمرو بن لُحی فهو أول من غیر دین ابراهیم و شرع للعرب الضلالات».^{۷۸}

و این مضمون از رسول الله ﷺ نیز نقل شده است.^{۷۹}

و قبل از زمان وی، لیبک، مشهور و متعارف میان مردم این‌گونه بود.

«لَيْبِكَ ، اللَّهُمَّ لَيْبِكَ ، لَيْبِكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَيْبِكَ...»

و به خوبی روشن است، وقتی که شعار تمامی مردم، شعار توحید و دین آن‌ها عبادت خدای واحد و طرد و رفض بت‌ها بوده است و سران این قوم و بزرگان هم از برجستگان همین طریقت بوده و دارای همین شیوه می‌باشند و می‌دانیم که اجداد رسول خدا ﷺ غالباً از بزرگان قوم خویش بوده‌اند.
درباره جد دیگر حضرت رسول ﷺ کعب بن لؤی که نزدیک به پانصد سال قبل از رسول الله می‌زیسته، نیز نقل شده است:

فكانت القریش تجتمع الى كعب، ثم يعظّم و يذكّرهم بمبعث النبى و يعلمهم بانّه من ولده و يأمرهم بإتباعه و يقول: سيأتى لحرّمكم نبأ عظيم و سيخرج منه نبى كريم و ينشد أبياتاً آخرها:

على غفلة يأتى النبى محمّد . فيخبر أخباراً صدوقاً خبيرها^{۸۰}

ادله معارض

گروهی برای اثبات کفر پدران رسول گرامی اسلام، به برخی از آیات و روایات استناد کرده‌اند، اکنون به بررسی این ادله می‌پردازیم:

۱. آیاتی که دلالت می‌کند پدر ابراهیم کافر بوده است:

«و ما كان استغفار إبراهيم لأبيه إلا عن موعدة وعدّها إياه فلما تبين له أنّه عدوٌّ



لِلَّهِ تَبَرًّا مِنْهُ...»^{۸۱}.

و نیز «وَ إِذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ لِاَبِيهِ اَزْرَأْ تَتَّخِذُ اَصْنَامًا آلِهَةً اِنِّي اَرَاكَ وَ قَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»^{۸۲}.

و نیز «وَ اذْكَرْ فِي الْكِتَابِ اِبْرَاهِيمَ اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا * اِذْ قَالَ لِاَبِيهِ يَا اَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَ لَا يُبْصِرُ...»^{۸۳}.

در ادامه آیه اخیر، ابراهیم به آزر و عده استغفار می دهد و در آیه ۸۹ سوره شعراء خبر می دهد که ابراهیم به این وعده عمل کرده است. آنجا که می گوید: «وَ اغْفِرْ لِاَبِي اِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ» و برخی از مفسران این عمل را صورت دعا و دعایی ظاهری شمرده اند؛ زیرا در ادامه دعا تصریح می کند که او ضال و گمراه بوده است و روز قیامت هم چیزی جز قلب سلیم سود نمی دهد.

در آیه ۱۱۴ سوره توبه خبر می دهد که ابراهیم چون از اصرار او بر کفر آگاهی یافت، از او تبری جست آنجا که می فرماید:

«مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَ الَّذِينَ اٰمَنُوا اَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَ لَوْ كَانُوا اَوْلِيٰ قُرْبٰى مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ اَنْهُمْ اَصْحَابُ الْجَحِيْمِ * وَ مَا كَانَ اسْتِغْفَارُ اِبْرَاهِيْمَ لِاَبِيهِ اِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا اِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ اَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرًّا مِنْهُ...»

این آیات، دارای شواهد و قرآنی است که نشان می دهد همه در اوائل عمر حضرت ابراهیم بوده است؛ زیرا در ادامه می گوید: «رَبِّ هَبْ لِيْ حُكْمًا وَ الْحَقِيْبِيْ بِالصَّالِحِيْنَ»^{۸۴} و قرآن خبر می دهد که چون از آنان جدا شد و تبری جست، خداوند به او فرزندان عیانت کرد؛ «فَلَمَّا اعْتَرٰهُمْ وَ مَا يَعْبُدُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ وَ هَبْنَا لَهُ اِسْحٰقَ وَ يَعْقُوْبَ...»^{۸۵}. ولی در پایان عمر و پس از بنای کعبه می بینیم ابراهیم برای پدر خود دعا می کند و می گوید: «الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ وَهَبَ لِيْ عَلٰى الْكِبَرِ اِسْمَاعِيْلَ وَ اِسْحٰقَ اِنَّ رَبِّيْ لَسَمِيْعُ الدُّعٰءِ»، «...رَبَّنَا اغْفِرْ لِيْ وَ لِوَالِدِيْ»^{۸۶}.

با توجه به مطالب پیشگفته، به خوبی روشن می شود که فرد نخست که او از با عنوان «اب» یاد می شد، با فرد دومی که از او به عنوان «والد» نام برد، یکی نیستند؛ زیرا قرآن با



صراحت تمام خبر داد که پیامبر برای مشرک استغفار نمی‌کند و استغفار قبلی که در اوائل عمر بود، به علت وعده داده شده و چنانکه گفتیم صوری بوده است.^{۸۷}

این استدلال قرآنی به خوبی بیانگر آن است که مقصود از «ابی» و «ابت» پدر ابراهیم نبوده است. افزون بر این، شواهد و قرائن تاریخی بسیاری است که مفسران به آن اشاره کرده‌اند و با اختصار برخی نمونه‌ها را ذکر می‌کنیم:

شیخ الطائفه طوسی می‌نویسد:

قال الزجاج: لا خلاف بين أهل النسب أنّ اسم أبي إبراهيم تارخ و الذي في القرآن، يدل على أنّ اسمه أزر... و الذي قاله الزجاج يقوي ما قاله أصحابنا أنّ أزر كان جدّه لأمه أو كان عمّه لأنّ أباه كان مؤمناً...»

وی سپس ادله‌ای بر ایمان پدر ابراهیم ذکر می‌کند و در پایان می‌گوید:

در این مسأله شیعه دارای ادله‌ای است که بحث رابه واسطه ذکر آن طولانی نمی‌کنیم تا از هدف کتاب که تفسیر است، خارج نشویم.^{۸۸}

مفسر بزرگ طبرسی می‌نویسد:

اسم پدر ابراهیم تارخ بوده است. زجاج گفته است میان نسب شناسان، هیچ اختلافی نیست که نام پدر ابراهیم تارخ بوده است... و این سخن تقویت کننده قول شیعه است که می‌گویند، آزر جد مادری ابراهیم یا عموی وی بوده است.^{۸۹}

علامه آلوسی در تفسیر خود آورده است:

«والذي عوّل عليه الجَمّ الغفير من أهل السنّة إنّ أزر اسم لعمّ إبراهيم و جاء اطلاق الأب على العمّ في قوله تعالى: ﴿أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتَ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَ إِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ...﴾ و عن محمد بن كعب القرظي أنّه قال: الخال والد و تلا هذه الآية و في الخبر: ردّوا عليّ أبي العباس.»

وی سپس استدلال قرآنی گذشته را به تفصیل بیان می‌کند و ضمن بیان آیه شریفه:

﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدِيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ...﴾ می‌گوید:





فإنه يستنبط من ذلك، أن المذكور في القرآن بالكفر، هو عمّه، حيث صرّح في الأثر الأوّل أنّ الذي هلك قبل الهجرة، هو عمّه و دلّ الأثر الثاني على أنّ الإستغفار لوالديه كان بعد هلاك أبيه بمدّة مدیده، فلو كان الهالك هو أبوه الحقيقي لم يصح منه هذا الإستغفار أصلاً، فالذي يظهر أنّ الهالك هو العمّ الكافر المعبر عنه بالأب مجازاً و ذلك لم يستغفر له بعد الموت و إنّ المستغفر له أنّما هو الأب الحقيقي و ليس بآزر و كان في التعبير بالوالد في آية الإستغفار و بالأب في غيرها، إشارة الى المغاير.

و من الناس من احتجّ على أنّ آزر ما كان والد ابراهيم بأنّ هذه دالّة على أنّه شافهه بالغلظة و الجفاء و مشافهة الأب بالجفاء لايجوز».^{۹۰}

فخر رازی نیز این استدلال را در تفسیر کبیر خود در جلد ۲۴، صفحه ۱۷۴ و جلد ۱۳، صفحه ۳۸، بیان کرده است.

سیوطی در تفسیر خود آورده است:

«اخرج ابن ابي شيبة و عبد بن حميد و ابي جرير و ابن المنذر و ابن ابي حاتم عن مجاهد قال: آزر لم يكن بأبيه... و أخرج ابن أبي حاتم عن السدي قال: اسم أبيه تارخ و أخرج ابن المنذر عن ابن جريج في قوله: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ...﴾، قال: ليس آزر أبيه... و أخرج ابن أبي حاتم و ابوالشيخ عن ابن عباس... يقول إنّ أبا ابراهيم لم يكن اسمه آزر و إنّما اسمه تارخ».^{۹۱}

حلبی در سیره اش ضمن استدلال بر ایمان پدران پیامبر خاتم ﷺ به آیه شریفه ﴿وَ تَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِينَ﴾ می نویسد:

«لا يقال، يعارض جعل الساجدين عبارة عن المؤمنين، انّ من جملة آباءه آزر و والد ابراهيم و كان كافراً لأنّنا نقول اجمع اهل الكتابين على أنّ آزر كان عمّه و العرب تسمّى العم اباً كما تسمّى الخالة امّاً، فقد حكى الله عن يعقوب أنّه قال: آبائي ابراهيم و اسماعيل و معلوم أنّ اسماعيل أنّما هو عمّه».

وی سپس بیان می‌کند که ابراهیم در آخر عمر برای پدرش استغفار کرد. پس معلوم می‌شود آزر پدر وی نبوده است.^{۹۲}

روایات معارض

مسلم در صحیح خود، ضمن نقل جریان یکی از اصحاب که از پیامبر ﷺ درباره وضعیت پدر کافر خود پرسید، حضرت در پاسخ وی فرمود: «إِنَّ أَبِي وَأَبَاكَ فِي النَّارِ». ^{۹۳} در سند این روایات حماد بن سلمه است که علمای رجال درباره حفظ و دقت او در روایت برخی سخن‌ها گفته‌اند و گروهی گفته‌اند: «وَقَعَ فِي أَحَادِيثِهِ مَنَاقِيرٌ دَسَّهَا، رِبِيعَةُ فِي كِتَابِهِ»؛ «در احادیث حماد، احادیث غیر قابل پذیرش وجود دارد که آن‌ها را ربیعه به کتاب‌های حماد افزوده است». ^{۹۴}

مشکل دیگری که در این روایت وجود دارد، آن است که بنابراین حدیث، کسانی که در دوران فترت از دنیا رفته‌اند، اهل عذاب جهنم‌اند و حال آنکه صریح قرآن می‌گوید: «...وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا».

سیوطی در اشعار زیبایی که در پایان این مقاله خواهد آمد، می‌گوید:

تمامی شافعیان بلکه همه اشعریان عقیده دارند، آنان که در دوران فترت و قبل از بعثت خاتم انبیاء ﷺ زندگی می‌کرده‌اند، بخشیده می‌شوند و مورد مغفرت الهی قرار می‌گیرند؛ زیرا در دورانی زندگی می‌کرده‌اند که امکان دسترسی به وحی الهی و دین خدا نبود و دارای عناد و لجاجت با خدای متعال و دین او نبودند. بنابراین، بر اساس آیات قرآن کریم، نباید دچار عذاب شوند، مگر آنکه کسی قائل شود همه آنان که در عصر فترت بوده‌اند، بخشیده شده‌اند ولی تنها پدر و مادر رسول خدا ﷺ و اجداد او معذبند؟! ^{۹۵}

عجلونی در کشف الخفا نیز این استدلال را بیان کرده، می‌گوید:

تمامی اشعریان و اهل کلام و اصول به مغفور بودن کسانی که قبل از بعثت در دوران فترت از دنیا رفته‌اند، قائل هستند، افزون بر اینکه دلایل بسیاری بر ایمان اجداد رسول خدا هست و نیز روایاتی است که خداوند پدر و مادر پیامبر را به دنیا برگرداند تا ایمان آورند. ^{۹۵}





نظیر این روایت، روایت دیگری است که برخی آورده‌اند و گفته‌اند: «أُمِّي وَ أُمَّكَ فِي النَّارِ»^{۹۶} که با پاسخی به روایت اول جواب این روایت نیز واضح و آشکار است. ثعالبی در بیان آیه شریفه: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ...»^{۹۷} آورده است که عدی بن حاتم از رسول خدا ﷺ سؤال کرد با توجه به اینکه پدرم حاتم طائی اهل بخشدگی و دسگیری ضعیفان و رسیدگی به محرومان بود، وضعیت او در عالم دیگر چگونه است؟ پیامبر ﷺ فرمود: پدر تو و پدر من و پدر ابراهیم خلیل در آتش‌اند، آنگاه در این رابطه این آیه شریفه نازل شد: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ...». این روایت نیز از جهات مختلفی مخدوش بوده و آثار جعل و وضع بر آن نمایان است.

اولاً: چنانکه محقق کتاب در حاشیه آن یاد آور شده است، این آیه هرگز قابل تطبیق بر پدر پیامبر و نیز حاتم طائی نیست؛ زیرا آن‌ها در زمان اسلام نبودند تا «صَدَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» کنند و هیچ‌کس نیز چنین اتهامی را متوجه آنان نکرده است. بسیار روشن است که آیات، مربوط به کسانی است که در زمان بعثت بوده‌اند و با رسول‌گرامی اسلام مبارزه می‌نمودند.

ثانیاً: پیشتر با دلایل فراوان اثبات کردیم که پدر ابراهیم خلیل در آتش نیست. آزر جدّ مادری یا عموی حضرت ابراهیم بوده است. بنابراین، اگر اصل روایت ثابت می‌بود، باید با این قرینه کلمه «صَدَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» نمود، ابولهب است.

روایات دیگری نیز در این رابطه ذکر شده که در کتب مفصل مورد بحث و بررسی و مناقشه قرار گرفته است و ما برای رعایت اختصار از آن می‌گذریم.

آنچه مایه شگفتی است، این است که همه فرق و ادیان در ذکر فضایل و مناقب انبیا و نیز کسانی که آنها را از اولیای خدا می‌دانند، سعی و تلاش وافر دارند و حتی محدّثین اسلامی نیز در کتاب فضائل، که در باره فضائل و مناقب صحابه است، سخت‌گیری که در سایر ابواب دارند، اعمال نمی‌کنند، ولی برخی نسبت به اجداد رسول الله ﷺ با این همه دلایل و شواهد، چطور اصرار دارند که عیب بزرگ «کفر و شرک» را برای آن‌ها اثبات کنند.

این همه، در حالی است که برای اثبات ایمان حنفا؛ مانند ورقة بن نوفل و امثال او

تنها به نقل برخی مورّخین اکتفا می شود.

براستی مخالفت ورزیدن با این همه دلایل و شواهد و اصرار و عناد ورزیدن درباره ایمان پدران رسول ﷺ، می تواند چه دلیل قانع کننده ای داشته باشد؟ اکنون در پایان این مقاله، اشعار زیبای عالم بزرگ اهل سنت «جلال الدین سیوطی» را، که در آن بر عقیده ایمان اجداد حضرت رسول ﷺ پای فشرده و اشاره ای به ادله آن ها کرده و به برخی اتهامات پاسخ گفته است، می آوریم:



انجی به الثقلین ممّا یجحف
أبداه أهل العلم فیما صنفوا
لم یأتیه خبر الدعاة المسعب
ان لا عذاب علیه حکم مؤلف
و الشعریة ما بهم متوقف
و بنحو ذا فی الذکر آی تعرف
معنی أرق من النسیم و أطف
یظهر عناد منهم و تخلف
معنی به للسامعین تشنف
کلّ علی التوحید اذ یتحفف
فیهم أخو شرک و لا مستکف
نجس و کلّهم بطهر یوصف
فی الساجدین فکلّهم متحفف
أسراره هطلت علیه الازرف
و حباه جنات النعمیم تزخرف
دینن الهدی و تحفوا
الصدیق ما شرک علیه یعنف^{۹۸}
ابویه حتّی امننا لا خوفوا
لکفی فکیف لها اذا تتألف

إِنَّ الَّذِي بَعَثَ النَّبِيَّ مُحَمَّدًا
و لأمه و أبیه حکم شائع
فجماعة أجزوهما مجرى الذي
و الحكم فیمین لم تجئه دعوة
فبذاك قال الشافعية كلّمهم
و بسورة الإسراء فیها حجة
و لبعض أهل الفقه فی تعليله
اذ هم علی الفقر الذي ولدوا و لم
و نحا الإمام الفخر رازی الوری
قال الاولی ولدوا النبي المصطفى
هو من آدم الى أبیه عبدالله ما
فالمشركون كما بسورة توبة
و بسورة الشعراء فيه تقلّب
هذا كلام الشيخ فخرالدين في
فجزاه ربّ العرش خير جزائه
فلقد تدين في زمان الجاهلية فرقة
زيدبن عمرو و ابن نوفل هكذا
و جماعة ذهبوا الى احيائه
هذا مسالك لو تفرد بعضها

و بسحب من لا يرتضيها صمته ادباً ولكن أين من هو منصف

- کتابی که در این باره بحث کرده یا افزون بر آنچه گفته شد، روایاتی را ذکر کرده اند که بر ایمان اجداد پیامبر ﷺ دلالت دارد، عبارتند از:
۱. بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۱۰۷ به بعد.
 ۲. مقصد الطالب فی ایمان آباء النبی و عمه ابي طالب، محمد حسین کرکانی.
 ۳. الصحيح من سيرة النبي ﷺ، ج ۲، ص ۱۹۰ به بعد.
 ۴. اوائل المقالات، شیخ مفید.
 ۵. خصائص الكبرى، سیوطی.
 ۶. بلوغ المأرب فی ایمان آباء النبی و ابي طالب، برزنجی شافعی.
 ۷. كشف الخفاء، عجلونی.
 ۸. نهاية الارب، ج ۲، بحث انساب النبي ﷺ.

○ پانوشته ها:

۱. ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۴۴۰، غن علی عليه السلام: ما برء الله نسمة خيراً من محمد عليه السلام.
۲. تصحيح الاعتقادات، ص ۱۱۷
۳. همان.
۴. اوائل المقالات، ص ۵۱
۵. مریم: ۴۵
۶. مجمع البيان، ج ۳، ص ۵۱۶
۷. بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۱۷
۸. بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۱۹
۹. انعام: ۸۴
۱۰. تفسير الكبير، ج ۱۳، ص ۳۸
۱۱. شعراء: ۲۱۹
۱۲. روح المعانی، ج ۱۹، ص ۱۳۷
۱۳. تفسير روح البيان، ج ۷، ص ۱۹۴
۱۴. النظم المتناثر، ص ۲۰۲





۱۵. مسالك الحنفاء، ص ۱۷
۱۶. تفسير الكبير، ج ۱۳، ص ۴۰
۱۷. نقل از بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۲۴؛ الصحيح من سيرة النبي، ج ۲، ص ۱۸۶
۱۸. الصحيح من سيرة النبي، ج ۲، ص ۱۸۶
۱۹. ر.ك. تفسير الكبير، ج ۱۳، ص ۴۰؛ تفسير المنار، ج ۷، ص ۵۴۵
۲۰. احزاب: ۵۷
۲۱. الدرج المنيفه، ص ۱۷
۲۲. همان، ص ۱۸
۲۳. همان، ص ۱۹
۲۴. كشف الخفاء، ص ۶۲
۲۵. كشف الخفاء، ص ۶۵
۲۶. المقامة السندسيه، ص ۹
۲۷. التبيان، ج ۸، ص ۶۸
۲۸. مجمع البيان، ج ۴، ص ۲۰۷
۲۹. تفسير قمی؛ تفسير برهان، ج ۳، ص ۱۹۲
۳۰. تفسير قمی؛ تفسير برهان، ج ۳، ص ۱۹۳، ح ۵
۳۱. الدرالمثور، ج ۵، ص ۹۸
۳۲. همان.
۳۳. الجامع الاحكام فى القرآن، ج ۱۳، ص ۱۴۴
۳۴. تفسير الكبير، ج ۲۴، ص ۱۷۳
۳۵. السيرة الحلبيه، ج ۱، ص ۲۹
۳۶. ر.ك. به: الميزان، ج ۳، ص ۷۴، روى هذا المضمون مستفيضاً من العامة و الخاصة.
۳۷. بقره: ۱۲۸
۳۸. زخرف: ۳
۳۹. ر.ك. به: الميزان، ج ۱، ص ۲۸۶؛ روح المعاني، ج ۲، ص ۳۸۶
۴۰. صحيح الترمذی، ج ۵، ص ۵۴۵؛ حديث ۳۶۰۸؛ ينابيع المودة، ج ۱، ص ۱۱
۴۱. ينابيع المودة، ج ۱، ص ۱۴؛ و عن ثعلبى ايضاً يتفاوت يسير عن حذيفة بن اليمان و سلمان، همان، ج ۱، ص ۱۵
۴۲. مستند الامام احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۳۷۳؛ السيرة الحلبيه، ج ۱، ص ۲۷؛ ينابيع المودة، ج ۱، ص ۱۵
۴۳. الكافي، ج ۱، ص ۴۴۶، ح ۲۱
۴۴. امالى الطوسى، ص ۴۹۹، ح ۱۰۹۵
۴۵. نهج البلاغه، خطبه ۹۴



۴۶. تفسیر برهان، ج ۱۳، ص ۱۹۲، ح ۲
۴۷. تفسیر برهان، ج ۳، ص ۱۹۲، ح ۳
۴۸. المعجم الكبير، ج ۱۱، ص ۲۸۷؛ السرة الحلییه، ج ۱، ص ۴۷
۴۹. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۸۶
۵۰. نهاية الارب، ج ۱، ص ۳۶۲؛ الخصائص الكبرى، ج ۱، ص ۳۲، با اندکی تفاوت.
۵۱. الخصائص الكبرى، ج ۱، ص ۳۸
۵۲. التفسیر الكبير، ج ۱۳، ص ۳۹
۵۳. السيرة الحلییه، ج ۱، ص ۴۶
۵۴. كنز العمال، ج ۶، ص ۱۰۶؛ الدرالمثور، ج ۵، ص ۹۸، با اندکی تلخیص.
۵۵. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۴۴؛ ح ۳۶۰۷؛ ینابیع المودة، قندوزی، ج ۱، ص ۱۱
۵۶. ینابیع المودة، ج ۱، ص ۱۵
۵۷. شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۶۳
۵۸. همان، ص ۶۴
۵۹. توبه: ۲۸
۶۰. التبیان، ج ۴، ص ۱۷۵
۶۱. تفسیر روح البیان، ج ۷، ص ۱۹۵
۶۲. بقره: ۲۲۱
۶۳. ر.ک. به: حیاة النبی و سیرته، ج ۱، ص ۵۳
۶۴. ر.ک. به: اوائل المقالات، ص ۵۱
۶۵. بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۱۷
۶۶. تفسیر روح الجنان، ج ۴، ص ۴۶۱
۶۷. السيرة الحلییه، ج ۱، ص ۶۲
۶۸. السيرة الحلییه، ج ۱، ص ۶۲
۶۹. ر.ک. به: تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، صص ۱۳ - ۱۹
۷۰. الکافی، ج ۱، ص ۴۴۶، ج ۲۲، ۲۳ و ۲۴؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴
۷۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰
۷۲. السيرة النبویه، ج ۲، ص ۱۲۶
۷۳. شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۲۶
۷۴. بقره، ۱۲۸.
۷۵. تفسیر الكبير، ج ۴، ص ۶۸
۷۶. السيرة الحلییه، ج ۱، ص ۷
۷۷. ر.ک. به: السيرة النبویه، سید احمد زینی احلان، ص ۱۹؛ السيرة النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۱۴۳



۷۸. همان، ص ۱۰
۷۹. همان.
۸۰. السیرة الحلییه، ج ۱، ص ۱۵؛ السیرة النبویة، زینی دحلان، ج ۱، ص ۹؛ مضمون آن در نهایت الارب، ج ۱، ص ۳۳، آورده شده است.
۸۱. توبه: ۱۱۴
۸۲. انعام: ۷۴
۸۳. مریم: ۴۲
۸۴. شعرا: ۸۳
۸۵. مریم: ۴۹
۸۶. ابراهیم: ۴۱
۸۷. مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۲۲
۸۸. التبیان، ج ۴، ص ۱۷۵
۸۹. مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۲۲
۹۰. تفسیر روح البیان، ج ۷، ص ۱۹۵
۹۱. الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۳
۹۲. السیرة الخلییه، ج ۱، ص ۲۹
۹۳. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۷۲؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۳۱۵
۹۴. السیرة الحلییه، ج ۱، ص ۵۱؛ مقدمه فتح الباری، ص ۳۹۷
۹۵. کشف الخفاء، ج ۱، ص ۶۱
۹۶. مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۳۱۳
۹۷. الجواهر الحسان، ج ۳، ص ۱۹۴
۹۸. به نقل از کشف الخفاء، عجلونی.